

درس خارج اصول استاد مهدی گنجی

۹۶/۱۲/۰۶

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت‌الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر و نهج البلاغه

رجال

دروس به زبان عربی

مباحث مستحدثه حکومتی

سرفصل‌های 1401 - 1400

پرونده علمی

فهرست مسائل

موضوع درس اساتید

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت‌الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه‌ها

شهرستانها

کربلا

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع‌ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس‌ها

راهنما

تقریر نویسی

مشکلات

ثبت نام پخش زنده

ثبت نام

ویرایش اطلاعات

نرم افزار پخش زنده-رایانه

نرم افزار پخش زنده-اندروید

سایت‌های مرتبط

کتابخانه مدرسه فقهات

ویکی‌فقه

ویکی‌پرسش

ادعای مرحوم اخوند: عدم اختلاف ماهوی بین معانی حروف با معانی اسماء و

بحث در موضوع له معانی حروف است ۱

شق اول اشکال: مراد از جزئی، جزئی خارجی ۲

شق دوم اشکال: مراد از جزئی، جزئی ذهنی است ۳

مراد از خصوصیت ذهنی ۳

اشکال اول: خلاف وجدان بودن ادعای مشهور ۳

اشکال دوم: بی ثمر بودن کار واضع ۴

اشکال سوم: نقض به معانی اسماء ۵

بررسی کلام مرحوم اخوند ۵

اشکال اول: ترادف معنای اسمی و حرفی ۵

جواب: وجود فرق در علقه وضعیه در معانی حروف و اسامی (تقیید علقه

وضعیه) ۶

اشکال مرحوم نائینی به جواب مرحوم اخوند (استعمال مجازی هر کدام به

جای دیگری) ۶

موضوع: بررسی وقوعی وضع عام و موضوع له خاص / بحث وضع / مقدمات

علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه قبل بحث شد که از لحاظ امکانی اگر وضع خاص باشد و موضوع

له عام باشد محال است که امکان داشته باشد و اگر وضع عام باشد و موضوع

له خاص باشد از لحاظ امکانی مشکلی نداشت ولی از لحاظ وقوعی مورد

بحث قرار گرفت. مشهور گفته بودند که وقوع دارد و مثال آن نیز همان حروف

و موارد که به آن ملحق میشود ولی مرحوم اخوند مخالفت کرده بود و معانی حروف را به قسم وضع عام و موضوع له عام باشد برگشت داده میشود.

ادعای مرحوم اخوند: عدم اختلاف ماهوی بین معانی حروف با معانی اسماء و

بحث در موضوع له معانی حروف است

بحث به مناسبت وضع عام موضوع له خاص وارد معنای حرفی شد. اینکه منظور از معنای حرفی چیست اختلاف است. مشهور گفته اند که معانی حروف معانی جزئی است یعنی معنای حروف همان معانی اسمیه است ولی در معانی اسمیه معنا عام است ولی در حروف معانی جزئی است فلذا مثلاً در کلمه من میگویند برای ابتدائیت وضع شده است. به عبارت دیگر مشهور میگویند که فرق معانی اسامی و حروف در موضوع له است و موضوع له حروف جزئی است ولی مرحوم اخوند فرموده است که موضوع له حروف با موضوع له اسماء حرفی ندارد و اینکه مشهور گفته اند که موضوع له حروف خاص است غلط است و برای بطلان ادعای مشهور فرموده است: . بطور کلی همیشه و همه جا تشخیص و خصوصیت و جزئیت دو قسم است: ۱- وجود خارجی ۲- وجود ذهنی، تشخیص در وجودهای خارجی کاملاً روشن است که هر وجود خارجی يك فرد و شخص معینی است غیر از وجود خارجی دیگر با یکدیگر مابین هستند. ولی تشخیص و تعیین در وجودهای ذهنی به لحاظ و توجه ذهن است یعنی اگر شما نسبت به معنای امری يك بار توجه کنید و آن را در ذهن تصور کنید، يك وجود ذهنی محقق میشود و اگر بار دیگر به آن توجه کردید وجود ذهنی دیگری محقق میشود و هكذا ...

حال شما می‌گویید که موضوع له حروف یا مستعمل فیه آن خاص است مرادتان از این خصوصیت و تشخیص و جزئیت آیا جزئیت خارجیه است یعنی واضع کلمه من را برای افراد خارجی ابتدائیت وضع کرده (مصادیق خارجی از قبیل ابتداء سیر زید در خارج از بصره به کوفه، ابتداء شروع زید به کتابت فلان امر و ...) یا مستعمل این کلمه را در مصادیق خارجی ابتدا استعمال کرده؟ یا اینکه مراد جزئیت ذهنیه است. یعنی واضع کلمه من را برای مصادیق ذهنی ابتدائیت (ابتدائهای ملحوظ که خواهد آمد.) وضع کرده یا مستعمل در آن استعمال نموده؟

شقّ اول اشکال: مراد از جزئی، جزئی خارجی

اگر مرادتان جزئیت خارجیّه باشد اشکال ما این است که در بسیاری از موارد استعمال فیه حروف جزئی خارجی نیست. بلکه کلی و قابل صدق بر کثیرین است. مثلاً در انشائیات وقتی مولایی به عبدش می‌گوید: سر من البصرة الى الكوفة، کلمه من را در ابتداء کلی استعمال کرده زیرا سیر از بصره می‌تواند. از هر نقطه‌ای از نقاط آن آغاز شود و نقطه معینی در نظر نیست. و نیز در اخبار از آینده می‌گوییم: سوف اسیر من البصرة باز هم کلمه «من» در ابتداء کلی بکار رفته زیرا معین نکرده که از چه نقطه‌ای سیر می‌کنم و هزار نقطه را برای مبدأ مسیر او می‌شود فرض کرد. آری آنجا که از گذشته خبر می‌دهد و می‌گوید: «سرت من البصرة» می‌توان گفت که من را در ابتداء خاص بکار برده چون سیر دیروز او از نقطه خاصی از بصره بوده نه کلی. پس خیلی جاها کلی است. نه جزئی فلذا: جناب صاحب فصول [۱] متوجه این اشکال بر مشهور شده و به زعم خود درصدد دفع آن برآمده‌اند صاحب فصول فرموده حق با مشهور است و موضوع له خاص است ولی در مثالهایی که شما زدید (از انشاء و اخبار از مستقبل) جزئی اضافی است نه حقیقی وگرنه کلی نیست. مرحوم آخوند می‌فرماید: و هو كما ترى، یعنی توجیه صاحب فصول باطل است. زیرا که جزئی اضافی صرفاً يك عنوان انتزاعی است و واقع را عوض نمی‌کند واقع مطلب در موارد مذکور مستعمل فیه و موضوع له عام و کلی است.

#### شق دوم اشکال: مراد از جزئی، جزئی ذهنی است

و اگر مرادتان از خاص بودن موضوع له یا مستعمل فیه، خصوصیت به لحاظ وجود ذهنی باشد یعنی معنای حروف را جزئی ذهنی و مصادیق ذهنی ابتداء و انتهاء و ظرفیت و استعلاء و مانند آن می‌دانید:

#### مراد از خصوصیت ذهنی

مراد از خصوصیت ذهنیه در ما نحن فیه همان لحاظ و تصور ذهنی است و معنا جزئی ذهنی است. یعنی معنای کلمه من ابتدائیت ملحوظ است. معنای فی ظرفیت متصوره است و ... و این لحاظ به سبب توجه ذهن حاصل می‌شود و هر بار که توجه ذهن تجدید شود لحاظ و تصور و وجود ذهنی جدیدی بوجود می‌آید و کثرت در وجود ذهنی به همین است. هر لحاظی غیر از لحاظ دیگر است و ملحوظات ذهنیه همانند وجودات خارجیه متعدد و متکثر و متباین هستند. و منشأ این خصوصیت و آوردن لحاظ در معنای موضوع له یا مستعمل فیه، عبارتست از تعریف نحویین از اسم و حرف: یعنی معنای حرفی معنای حرفی

نخواهد بود مگر در صورتی که به عنوان حالتی و آلتی برای غیر لحاظ شود مثل «فی» که بیانگر ظرفیت دار برای زید است و و من که مبین ابتداء سیر است و ... در ذهن هم معنای اسمی يك معنائی است که لحاظ استقلالیه به آن تعلق می گیرد و معنای حرفی معنائی است که لحاظ آلی بدان تعلق می گیرد. با توجه به پاسخ سؤالات و روشن شدن مواضع خود می گوئیم: اگر مرادتان از خصوصیت، خصوصیت ذهنی و لحاظ ... باشد در این صورت اشکال شق قبلی وارد نیست چرا که معنای موضوع له یا مستعمل فیه با قید لحاظ پیوسته جزئی است بگونه ای که حتی خودش با خودش هم مباین است. یعنی يك معنا را (حیوان ناطق مثلا) اگر دو بار لحاظ کنی بار دوم غیر از بار اول است و هرکدام جزئی هستند چه لحاظ کننده يك نفر، باشد و چه صد نفر هر ملحوظی در هر ذهنی با ملحوظ در اذهان دیگران فرق دارد. ولی دو اشکال اساسی به این شق از احتمال وارد است:

#### اشکال اول: خلاف وجدان بودن ادعای مشهور

بی تردید استعمال لفظ در معنا از سوی مستعمل يك امر اختیاری است چرا که مستعمل مقصدی در دل و مطلبی در ما فی الضمیر دارد که با گفتن این کلام و بکار بردن آن، مراد باطنی خویش را تفهیم می کند و این به اختیار او است. کسی او را مجبور به تفهیم و القاء کلام به مخاطب نکرده، و هر کار اختیاری مسبوق به اختیار و اراده و قصد است و هر قصد و اراده ای هم مسبوق به علم و لحاظ و تصور است. پس مستعمل در مقام استعمال ناگزیر از لحاظ معنای مستعمل فیه است. اما این لحاظ بیرون از معنا است و چنین نیست که جزء معنا باشد. فی المثل شما وقتی قضیه درست می کنید و می گوئید: «زید قائم» تا زید را که موضوع و قائم را که محمول است تصور و لحاظ نکنید هرگز نمی توانید بگوئید: «زید قائم». اما چنان نیست که تصور و لحاظ شما داخل موضوع و محمول باشد یعنی زید متصور موضوع و قائم ملحوظ محمول باشد. بلکه ذات زید و ذات قیام موضوع و محمول است. پس لحاظ و تصور چه نقشی دارد؟ لحاظ بیرون از دائره معنا و شرط استعمال و مجوز و مصحح آن است یعنی تا لحاظ نکنید و لفظ و معنا را در ذهن حاضر نکنید استعمال معقول نیست. همین محاسبات در وضع هم وجود دارد یعنی وضع نیز فعل اختیاری واضح است که به حکمت افاده مرادات انجام می گیرد. با این مقدمه می گوئیم: اگر لحاظ داخل در مستعمل فیه بشود و آن را جزئی ذهنی کند

مستلزم آنست که هر مستعملی در مقام استعمال لفظی در معنایی نسبت به معنی دو لحاظ داشته باشد:

۱- لحاظ اولی همان است که جزء معنا و داخل موضوع له یا مستعمل فیه است که المعنی الملحوظ باشد مثلاً ابتدائیت ملحوظه در ما نحن فیه.

۲- لحاظ دوم همان است که در مقام استعمال از آن ناگزیر است و در مقدمه آوردیم، آنگاه این طور می شود که: من تصور و لحاظ می کنم ابتدائیتی را که ملحوظ و متصور است و به عبارت دیگر تصور می کنم ابتدائیتی را که تصور می کنم و سپس لفظ را در آن استعمال می کنم. پس دو لحاظ پیش می آید. و چنین چیزی بالبداهه باطل است و به قول مرحوم آخوند: و هو کما تری، یعنی وجدانا چنین نیست و مستعمل دو لحاظ ندارد. و يك لحاظ استعمالی و در مقام استعمال و شرط آن است که به ذات المعنی تعلق می گیرد نه به معنای ملحوظ.

#### اشکال دوم: بی ثمر بودن کار واضع

اگر موضوع له یا مستعمل فیه، مقید به قید لحاظ ذهنی شود لازمه اش آنست که اصلاً قضیه خارجی و حقیقه نداشته باشیم و کلیه قضایای ما ذهنی باشند. چرا که موضوع و محمول در آنها مقید به قید لحاظ است و لحاظ يك امر ذهنی است و مقید به قید ذهنی فقط در ذهن است. و اگر بخواهیم قضیه ما خارجی شود و بر خارجیات و مصادیق خارجی صدق کند باید الغاء خصوصیت کرده و موضوع و محمول را از خصوصیت ملحوظ بودن تجرید کنیم و مرتکب مجاز شویم که این لازم قابل التزام نیست. زیرا که بالبداهه ما قضایای خارجی و حقیقه داریم. و نوع قضایا در انواع علوم از این قسم است ضمناً وجدانا تجرید و الغاء خصوصیتی هم نیست. وگرنه در همه این قضایا باید مجازگوئی کرده باشیم که این نیز قابل قبول نیست.

#### اشکال سوم: نقض به معانی اسماء

حاصل کلام اخوند بعد از اشکالات این است که معنای کلمه من و کلمه الابتداء هر دو ابتدائیت است و هر دو هم در همین استعمال می شود «و در نحو هم می گفتند: من للابتداء» علی للاستعلاء، فی اللظرفیة» و ... نه اینکه بگویند: «من للابتداء الملحوظ»، «علی للاستعلاء المتصور» و ... و لحاظ المعنی چه به لحاظ آلی که در حروف بود و چه به لحاظ استقلال که در اسماء بود، بیرون از معنای اسماء و حروف است و شرط وضع و استعمال

است و چنانکه در اسم لحاظ معنی سبب جزئیت آن نشد و وضع عام و موضوع له عام داشتیم هکذا در حرف هم لحاظ معنی سبب جزئیت آن نمی شود. پس حروف و اسماء مسانخ و مجانس آنها در هر دو وضع و موضوع له و مستعمل فیه عام است.

پس معنای اسمی و حرفی مثل هم هستند و در حروف واضح برای حروف طرف خاصی که مندرک در دو طرف باشد را لحاظ نکرده است بلکه مثلاً ابتدائیت مندرک در طرفی را لحاظ کرده است که این مفاد عام است و موضوع له آنها عام است این که بعضی اوقات خاص فهمیده میشود از دال دیگری است نه اینکه من مثلاً بر جزئیت دلالت کند فلذا در امر کلی فهمیده میشود و مجازیتی در کار نیست. هر چند که مرحوم اخوند به این مطلب تصریح نکرده است ولی با این معنا سازگار است.

### بررسی کلام مرحوم اخوند

اینکه ایشان میگویند که بحث در معنای اسمی و حرفی در موضوع له است درست است ولی اینکه ایشان میفرماید معانی حروف و اسمی اختلاف ماهوی ندارند بلکه بحث در کلی و جزئی است اول کلام است و اختلاف ماهوی دارند. حال به بررسی کلام مرحوم اخوند میپردازیم و دو اشکال را بر ایشان مطرح میکنیم.

### اشکال اول: ترادف معنای اسمی و حرفی

نتیجه‌ای که مرحوم اخوند از تحقیقات خود درباره معنای حرفی گرفتند این است که حروف با اسماء مسانخ و مجانس خود متحد المعنی هستند حال در همین رابطه اشکالی مطرح است و آن اینکه اگر حرف و اسم (مثلاً من با الابتداء، علی با الاستعلاء و ...) از لحاظ اصل معنی با یکدیگر فرقی ندارند و دارای يك معنی هستند پس باید مترادفان (دو یا چند لفظ و يك معنی) باشند، از قبیل: انسان و بشر، اسد و لیث و غضنفر و ... و اگر مترادف شدند پس باید هر کدام را بتوانیم بجای دیگری استعمال کنیم، زیرا قانون مترادفین آنست که هر يك از الفاظ به جای دیگری بکار می‌رود، پس باید بتوانیم آنجا که جای کلمه من است از الابتداء استفاده کنیم و ... درحالی که این تبادل و استعمال جابه‌جائی بالضرورة و بالبداهة باطل است و ما نمی‌توانیم حرف را بجای اسم و بالعکس بکار ببریم و اساساً گاهی جابه‌جائی مضحك می‌شود.

مثلا اگر بگوییم: «الابتداء خیر» «اسهل من الانتهاء» کاملا صحیح و معنی‌دار است ولی اگر بجای آن بگوییم: «من خیر» او «اسهل من الی» کاملا بی معنی می‌شود. متقابلا اگر بگوییم: زید فی الدار کاملا مفید معنی است ولی اگر بگوییم: «زید ظرفیة الدار» کاملا خنده‌دار است پس اگر حرف و اسم هم معنی بودند، مترادف می‌شدند و اگر مترادف بودند باید استعمال جابه‌جائی صحیح بود، درحالی که قطعاً صحیح نیست: پس این دو مترادف نیستند، پس متحد المعنی نیستند. در نتیجه نظریه آخوند «ره» رد می‌شود.

**جواب: وجود فرق در علقه وضعیه در معانی حروف و اسامی (تقیید علقه**

**وضعیه)**

خود مرحوم اخوند جواب میدهند به اینکه ترادف در جایی است که لفظ متفاوت است ولی در موضوع له یکی هستند و از نظر علقه وضعیه نیز یکی باشند ولی در محل بحث ما و لو اینکه موضوع له یکی است ولی علقه وضعیه در آنها متفاوت است زیرا در حروف علقه وضعیه الیت لحاظ شده است و در اسامی علقه استقلالیت لحاظ شده است. یعنی واضح هم که خود از انسانها است و نیازهای مذکور را وجدان می‌کند و از روز اول وضع توجه به این مطلب داشته و لذا از اول گویا به مستعملین گفته: ایها المستعملین من با شما سخنی دارم: هرگاه در مقام افاده معنی بنفسه و بما هو هو برآمدید و داعی شما بر استعمال این جهت بود و بدین منظور در مقام تعبیر و عبارت آوردن برآمدید، از اسم استفاده کنید و بگویید: «الابتداء کذا و کذا» و هرگاه خواستید آن معنای واحد را غیر مستقل و حالة لغیره ببینید و اراده شما به این امر تعلق گرفت آنجا از حرف مدد بگیرید و بگویید: «سرت من البصرة...» و اینکه استعمال جابجایی صحیح نبود برای این بود که شما با شرط واضح و سخن او مخالفت کردید. وگرنه اصل معنی یکی است. و کرارا گفتیم که کیفیت اراده معنی و نحوه قصد آنکه گاهی آلیا مراد مستعمل واقع می‌شود عند لحاظ المعنی آلیا و گاهی استقلالاً، «یا فی حالکونه آلة لغیره او مستقلاً» و ... در معنی دخالتی ندارد و از خصوصیات و قیود و مقومات معنا نیست.

**اشکال مرحوم نائینی به جواب مرحوم اخوند (استعمال مجازی هر کدام به**

**جای دیگری)**

و لو اینکه اختلافی بین معانی حروف و اسامی به وجود آمد و لازمه ان ترادف نیست ولی اگر مطلب شما درست باشد باید لااقل استعمال هر کدام به جای

دیگری به صورت مجازی درست باشد زیرا حال این استعمال که بدتر از استعمال لفظ در غیر ما وضع له نیست. در حالی که استعمال مجازی به جای همدیگر درست نیست. پس این جواب مرحوم اخوند کافی نیست.

[۱] الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، الشيخ محمد حسين الأصفهانی  
صاحب الفصول، ج ۱، ص ۱۹.

